

گر شدی عطشان بحر معنوی
فرجه‌ای کن در جزیره‌ی مثنوی
فرجه کن چندان که اندر هر نفس
مثنوی را معنوی بینی و بس
مولانا^۱

مثنوی مولانا در ردیف فرهنگ آفرین‌ترین سرایش‌ها و نگارش‌های بشری و مهم‌ترین آثار صوفیانه فارسی است که از روزگار سراینده‌اش تاکنون در جهان اسلام، بویژه سرزمین‌های فارسی زبان، رواج و روایی تمام داشته؛ داوری‌ها و اظهار نظرهای گوناگونی را باعث آمده و زبان و قلم بسیاری را به شرح و گزارش و نقد و بررسی خویش، گویا و نویسا کرده‌است.

شبه قاره هند، همراه با نفوذ مسلمانان، پذیرای زبان‌های فارسی دری، عربی و ترکی گردید؛ ولی رواج اساسی زبان فارسی را در هند از هنگام لشکرکشی محمود غزنوی به آن سرزمین دانسته‌اند. با حمله مغول به ایران و مهاجرت گروه‌های ایرانی به شبه قاره، توسعه زبان فارسی و فارسی‌زبانی در هند بیشتر گردید، و فارسی در روزگاری دراز، زبان رسمی و نوشتاری ادبی و سیاسی آن سامان شد.^۲

مثنوی مولانا در همان زمانی پدید آمد که فارسی‌گویی و فارسی‌دانی و فارسی‌گرایی، با شتاب، در

شبه قاره اوج می‌گرفت و دیر نپایید که این کتاب نیز بدین حوزه زبان فارسی راه یافت.

افضل اقبال، مولوی شناس پاکستانی، با اشاره به بستر مناسب رواج مثنوی در شبه قاره، چنین گفته است که زناشویی جهانگیرشاه با نورجهان که ملایت ایرانی داشت، پیوندهای هند را با ایران استوارتر ساخت و بدین ترتیب مثنوی تا اواخر زمامداری شاه جهان، در برنامه‌های درسی منظم هند مقامی به دست آورد. عبداللطیف عباسی که در دوران سلطنت شاه جهان می‌زیست، سال‌های بسیار را صرف مطالعه مثنوی و ترتیب دادن متنی معتبر از آن کرد. کتابی در توضیح ابیات دشوار آن و فرهنگی برای واژگان دشوار منظومه مولانا تألیف کرد، و از این زمان به بعد مجموعه‌ای از تفسیرها، گزیده‌ها و ترجمه‌های مثنوی در شبه قاره پدید آمد.^۳

به قول یکی از مثنوی‌شناسان، «مطالعه مثنوی و مضامین دلپذیر آن، خواننده را خواه ناخواه به جستجوی مقاصد شگرف و مطالب پرمغز و مشکل آن می‌کشاند و اگر ذوق هم به مدد شوق برآید و نتیجه این جستجو از قوه به فعل آید، بی‌گمان درخور استفاده عموم تواند بود.»^۴

هم بدین ترتیب بود که شرح گوناگونی از مثنوی در شبه قاره و دیگر سرزمین‌ها پدید آمد. شرح مثنوی خواجه ایوب، موسوم به اسرارالغیوب، نیز ازین رهگذر به هم رسیده، و خوشبختانه، هم اکنون این شرح به اهتمام استاد دکتر محمد جواد شریعت از زاویه کتبخانه‌ها بدرآمده و با تصحیح ایشان نشر یافته است.

* * *

مصحح می‌گوید: «از نویسنده این شرح اطلاعات زیادی در دست نیست فقط می‌دانیم که نام او خواجه ایوب صوفی پارسای لاهوری است و از صوفیان سده دوازدهم هجری قمری بوده است. درباره مذهب او آنچه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از کتاب اسرارالغیوب بر می‌آید باید او را سنی شافعی دانست؛ اما تمایل او به تشیع نیز گاهی از مطاوی کتاب نمایان است.» (ص هفت و هشت؛ با حذف ارجاعات).
روش شارح - آنگونه که مرحوم استاد فروزانفر که نسخه خطی این شرح را می‌شناخته، نوشته - این است که «در ابتدا لغات دشوار را تفسیر کرده و پس از آن به شرح ابیات پرداخته و نیز اقوال و توجیحات شارحان دیگر را نقد و جرح و تعدیل نموده و جای به جای از کلمات و حالات و خوارق عادات مولانا نمونه‌ای آورده است تا معنی بیت را واضح‌تر و روشن‌تر سازد» (ص هفت).

وی از دو کتاب شیخ عبداللطیف فرزند عبدالله کبیر عباسی یزدی گجراتی (متوفی: ۱۰۴۸)، یعنی لطایف اللغات و لطایف معنوی - که به ترتیب، واژه‌نامه و شرح ابیات دشوار مثنوی هستند - بهره برده؛ و همچنین از شرح میر محمد رضا لاهوری، موسوم به مکاشفات رضوی، و شرح مثنوی میرمحمد نورالله احراری (متوفی: ۱۰۷۳)، و جواهرالاسرار حسین خوارزمی، استفاده کرده است. (سنج: ص هشت و نه).
اقوال هریک از افراد پیشگفته در اسرارالغیوب، جای‌جای، مورد نقل یا بحث قرار گرفته و به جهت اختصار از هر قائل، رموزار یاد شده است؛ چنانکه در آغاز کتاب، رموز بدین ترتیب گشوده شده‌اند:

«باید دانست که مراد از بعضی شارحان میرمحمد رضا و از بعضی شارح میرنورالله و از شیخ مرحوم شیخ عبداللطیف و از شارح خوارزمی خواجه حسین است که در تحریر تقریر این کتاب مستطاب مرقوم گردیده.» (ص ۱۴، حاشیه).

خواجه ایوب از دانش‌های رسمی شرعی - به قول اهل تصوف علوم ظاهری - مطلع بوده؛ این از نوشتار او نیک هویداست؛ چه گاه اصالتاً وارد بحث در این شاخه می‌شود. نمونه را، درجایی که به مناسبتی سخن از



«تجدد امثال» می‌راند، می‌نویسد: «بدان که نظام که از رؤسای معتزله است نیز قائل است به تجدد امثال در جواهر و اعراض، اما متکلمین از این معنی انکار کنند، مگر شیخ ابوالحسن اشعری که قائل است در اعراض فقط» (ص ۱۱۰).

آگاهی‌اش از دانش‌های رسمی، او را به گونه‌ای سنجش و بلکه طرح خلافی نظری عالمان آن علوم و صوفیان می‌کشاند؛ چنان که وقتی در باب لفظ «عشق» داد سخن می‌دهد، می‌نویسد: «اگرچه در کلام متکلمین اطلاق عشق بر ذات واجب الوجود نیامده، اما عبارات صوفیه مملو است از ذکر این کلمه. ولا مناقشة فی الاصطلاح.» (ص ۲۰).

وی از پیشینه تصوف و تاریخ و آراء صوفیان آگاهی‌هایی دارد که امثال او را از برخی صوفیان دیگر در آن روزگاران، نیک، ممتاز می‌کند.

او، أحياناً، این آگاهیها را به نقل از نوشتارهای دیگران، یا به عبارت و بیان خویشان، در اسرارالغیوب باز می‌تاباند. بر همین سبیل، یکجا از اختلاف نظری ابن عربی و علاءالدوله سمنانی در مقولات نظری تصوف شاهد می‌آورد (ص ۳۴۱) و جای دیگر یاد می‌کند که هم محیی‌الدین ابن عربی و هم شیخ علاءالدوله، خاتم ولایت محمدی (ص) را شخص حضرت صاحب‌الامر، امام مهدی - عجل الله فی ظهوره - که همانام رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است، می‌دانند، و در این باب بندی از فتوحات ابن عربی را به نقل می‌آورد (ص ۳۵۱).

گاهی از کسی که نه در رمزگشای آغاز کتاب مذکور اقتاده و نه خود به تصریح از او نام برده، اقوالی می‌آورد و به همین بسنده می‌کند که او را با لفظ «عزیزی» یاد کند؛ البته چه بسا مدلول این لفظ «عزیزی»، افراد مختلفی باشند.

باری، اقوالی منقول از آن «عزیزی» که ظاهراً یکی

از شارحان مثنوی هم به شمار می‌آید، بیشتر مشتمل بر اشکالات و ایراداتی بر سخنان شارحان و یا سخن خود مولاناست؛ و جای‌جای، خواجه ایوب - می‌توان گفت: غیورانه - در صدد پاسخگویی به اشکالات و ایرادات وی بر می‌آید.

یکی از اشکالات این «عزیزی» که در خرده‌گیری جداً چرب‌دست است، درباره بیت «ای همیشه حاجت ما را پناه / بار دیگر ما غلط کردیم راه»، است. خواجه ایوب درباره این بیت توضیح می‌دهد که: «لفظ «بار دیگر» در محاوره بعضی از اهل بلخ تکیه کلام است، و در اطلاق این لفظ تکرار بار در کار نیست؛ یعنی ای آن که همیشه حاجت روانی مایی، غلط کردیم که به حکما التجا آوردیم.» (ص ۲۶). با تصرف در سجاوندی، آنگاه به ردّ قول «بعضی شارحان» می‌پردازد، و سپس به ردّ ایرادی از آن «عزیزی» دست می‌یازد و می‌نگارد:

«آنچه عزیزی نوشته که تکیه کلام را در تصنیف آوردن معنی ندارد - انتهی کلامه - مدفوع است؛ چه لفظ «گل زمین» را که در محاوره تکیه کلام بعضی است مولانا عبدالرحمن جامی در تصنیف خود آورده؛ چنانچه، در توصیف حجره‌ای که زلیخا برای تسخیر یوسف - علیه السلام - ترتیب داده بود، فرموده که:

به هر گل گل زمینش بیش یا کم

دو شاخ تازه گل پیوسته با هم»

(ص ۲۷). با تصرف در سجاوندی)

خواجه ایوب، ذیل مصراع معروف «جسم خاک از عشق بر افلاک شد»، می‌گوید: «اشارت است به معراج مصطفی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم، و عروج عیسی علیه السلام.» (ص ۲۳)؛ سپس به یک اشکال از «عزیزی» خرده‌گیر و حرف‌بین می‌پردازد، و با عشقی تمام که به صاحب مثنوی دارد، غیورانه، به مصافح مستشکل می‌رود:

«آنچه عزیزی نوشته که تعبیر کردن از وجود

اسرارالغیوب (شرح مثنوی معنوی)

خواجه ایوب

تصحیح و تحشیه دکتر محمد جواد شریعت

انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۷۸

محمدی علیه الصلوة والسلام به جسم خاکی اندکی از قاعده ادب دور می افتد - انتهی کلامه - از ادب دور است، چه در حقیقت این ایراد راجع به جناب حضرت مولانا که در تمامه این کتاب هم انبیا را به خاک منسوب داشته و فرموده که:

خاک از دُردی نشیند زیر آب

خاک بین کز عرش بگذشت از شتاب»

(همان ص)

وی در حقیقت، در اینجا بجای استدلال و بحث قاعده مند، «جمال چهره» مولانا را «حجت موجه» گرفته است!!^۵

باری، نمونه های خرده گیری های «عزیزی» که صاحب اسرار الغیوب از او یاد می کند بیش از اینهاست که از بیم اطاله بدان ها نمی پردازیم (نمونه را، نیز نگر: ص ۱۷ و ۴۲ و ۴۶).

خواجه ایوب - ظاهراً به سائقه علاقه بسیارش به مولانا - مطالعاتی در احوال مولانا و طائفه و پیرامونیان وی داشته، و در این زمینه علی الخصوص از مناقب العارفین افلاکی بهره فراوان برده است. وی کراراً در اسرار الغیوب به درج پاره ها و گوشه هایی از حالات و حیات مولانا و شمس و سلطان ولد پرداخته است (نمونه را، نگر: ص ۳۸ و ۳۹ و ۴۲ و ۴۳-۴۷ و ۴۹ و ۷۷۲ و...).

بی تردید آگاهی های خواجه ایوب از اقوال و احوال و اطوار مولانا و پیرامونیانش در قرائت وی از مثنوی تأثیری زرف دارد؛ چنان که در گزارش مصراع معروف «من به هر جمعیتی نالان شدم»، با استناد به آنچه «دأب» حضرت مولانا می نامد، مراد از «جمعیت» را «جمعیت خاطر» می شمارد و سپس - به استشهاده گونه ای - می گوید: «مضمون این بیت مطالب قول شمس الدین تبریزی است؛ چنانچه می فرمودند که یک شخصی درویشی را از امت محمد صلی الله علیه و سلم دعا کرد و گفت که: خدای تعالی ترا جمعیت دهاد. گفت: هی هی! این دعا مکن! مرا دعا کن که یارب! جمعیت از او بردار!

خدایا! تفرقه اش ده که من عاجز شده ام از جمعیت.» (ص ۱۸؛ با تصرف در سجاوندی).

اساساً باید گفت اسرار الغیوب محصول انس و همنشینیی یکی از صوفیان شبه قازه با آثار مولوی شناختی موجود در دسترسش می باشد که بهره ای تاریخ مولوی شناسی و مثنوی پژوهی را برای ما ترسیم می کند.

خواجه ایوب، خود، ما جزای دست یازیدنش به شرح و گزارش مثنوی را بدین عبارت بیان کرده است:

«مدت مدید داعیه تسوید شرح ابیات مشکله و فتح ابواب مغلقة این کتاب سامی خطاب در خاطر فاتر مرکوز بود؛ اما از قصور ادراک و فتور فهم جرأت نمی نمود تا غلبه شوق و استیلائی ذوق از حد فزود و عنان اختیار این بی اقتدار از کف ریود و چون در آن حال برای استحصال این مقصود فالی برگشود، در صدر صفحه این ابیات بود: ای ضیاء الحق حسام الدین بیا

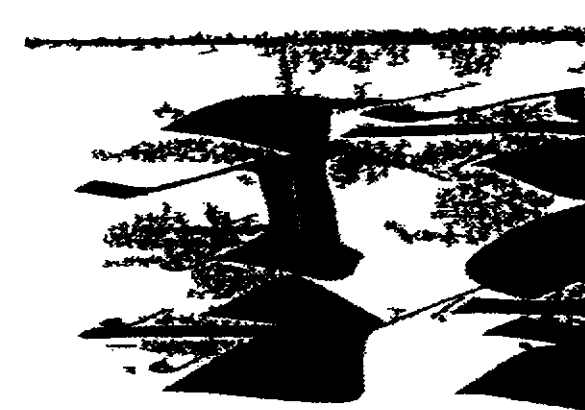
ای صقال روح و سلطان هدی

مثنوی را مسرح مشروح ده

صورت امثال او را روح ده خسته بیدل را از دلیری این قال همایون قال نشأه شوق دوبالا شد؛ و با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت جهد المقل مهذول داشت؛ و به تحریر این امر خطیر همت برگماشت.» (ص ۹ و ۱۰؛ با تصرف در سجاوندی).

وی، در گزارش ابیات و نقد و رد و قبول اقوال شارحان، کوشیده تا «دأب» و «مذاق» مولانا را منظور دارد، و بر خلاف برخی شارحان - که در ادای رسالت شارحانه خویش نمی کوشند، بلکه هرچه فرادستان آید قلمی می کنند و به مقصود ماتن کاری ندارند - تلاش می کند به ذهن و زبان مولانا نزدیک شود. در گزارش «بشنو از نی چون حکایت می کند / از جدایی ها شکایت می کند»، پس از نقلی گفتارها و توجیهاتی چند، می گوید: «بدان که توجیه ثالث که طریق مجاز و

پرتال جامع علوم انسانی



استعاره بگذارند و نی را عبارت از نی ظاهر می دارند...، نظر به دأب حضرت مولانا، انسب و احسن توجیهاتی است که شزاح در تفسیر معنی نی نموده؛ چه دأب حضرت مولانا است که حقایق کلام حقایق نظام خود را بر سبیل تمهید و تمثیل به ذکر قصص و حکایات مجاز آغاز کنند؛ و از مجاز به حقیقت که مقصود اصلی است انتقال فرمایند. بلکه قطع نظر از انتقال در عین ذکر مجاز نظر بر حقیقت دارند والفاظی که ملایم مُمئل و مُمئل نیز هست ایراد نمایند. چنانچه از تصحیح این کتاب عالی خطاب ظاهر گردد...» (ص ۱۳؛ با تصرف در سجاوندی).

در بحث دیگر در معنای «صوفی» و «صافی» و «ابن الوقت» و «ابوالوقت» از منظر مولانا، پس از توضیحاتی، قولی «بعضی شارحان» را «سهو» می شمارد و می گوید: «این معنی مخالف مذاق مولانا» است (نگر: ص ۴۰).

بدین ترتیب خواجه ایوب به استوارترین - و در عین حال یکی از پیچیده ترین و دشوارترین - طریقه های تفسیر متن روی می آورد؛ تفسیر متن به وسیله خود متن - که در باب اشرف متون، یعنی متن مقدس قرآن کریم با عبارت «القرآنُ یفسرُ بعضه بعضاً» بیان شده است.

وی در تفسیر «هرکه جز ماهی ز آبش سیر شد / هرکه بیروزی است روزش دیر شد»، می نویسد:

«... ماهی عبارت از عارف کامل، چنانچه در دفتر دوم... می فرمایند:

هرکه دید آن بحر را او ماهی است هر که دید الله را الاهی است

و دیر شدن به معنی ضایع شدن و از دست رفتن چنانچه در دفتر دوم... فرموده اند که:

چون رسد آنجا ببیند گری و شیر روزگارش برد و روزش گشت دیر»

(ص ۲۱ و ۲۲؛ با تصرف در سجاوندی).

به دیگر سخن، او نوعی روش شرح مثنوی به مثنوی را پی گرفته است (نمونه را، همچنین نگر: ص ۲۸، و ص ۱۴). با این همه سایه سنگین مسلک ابن عربی، بر شرح او نیز، چون بسیاری از دیگر شارحان کلام مولانا، و البته نه به کثرت و غلظت ایشان، گاه هویدا می شود، و به آراء و اقوال ابن عربی - که نیک پیداست با اندیشه ها و نوشته های او آشناست - استشهاد می کند (نمونه را، نگر: ص ۲۹).

او نام ابن عربی را به صورت های گوناگون می آورد: محیی الدین عربی، محیی الدین بن العربی، محیی الدین بن عربی (ص ۱۰۶ و ۱۳۴ و ۳۶۹ و...)؛ و پیداست پروای پاره ای تفاوت های باریک را که گاه معنادار هم هستند، ندارد؛ چه در همین نام «ابن عربی» در آوردن و نیاوردن «ال» بر سر لفظ «عربی» نکته ای دقیق و باریک هست^۷ که بسیاری بدان متفطن بوده و هستند.

خواجه ایوب ابیات آغازین مثنوی را حتم بر باورمندی مولانا به نگره صوفیانه «وحدت وجود» نموده، می گوید:

«بدان که چون بنای اکثر مسائل مشرب این طائفه علیه بر وحدت وجود و مراتب تنزلات معبود بود و بیان بر اصحاب دانش و ارباب بینش پیدا و هویداست، مولانا در صدر کتاب به این معنی عشق آمیز و حروف شورانگیز اشارت نموده می فرماید:

بشنو از نی چون حکایت می کند

از جدایی ها شکایت می کند...» (ص ۱۰ و ۱۱؛ با تصرف در سجاوندی)

یکی از وجوه نگریشنی اسرارالغیوب، عنایت خواجه ایوب به دیگرسانی های دستنوشته های مثنوی است. وی دیگرسانی ها را یادآور می گردد و در شماری از آنها «بحث انتقادی» می کند. نمونه را، زیر بیت «سر من از ناله من دور نیست / لیک چشم و گوش را آن نور نیست»، می نویسد: «نفی نور از گوش بر سبیل تغلیب

است و مصراع ثانی نشر مرتب مصراع اول: چشم نشر سر، گوش نشر ناله. و در بعض نسخ «چشم گوش» به اضافت واقع شده. در این صورت اثبات چشم برای گوش به طریق استعاره است؛ اما نسخه اولی نسبت به مصراع اول که مضمن سر و ناله است، اولی و انساب.» (ص ۱۹؛ با تصرف در سجاوندی).

بدین ترتیب بارها عباراتی ازین دست در اسرارالغیوب به چشم می خورد: «این بیت در اکثر نسخ مصححه نیامده است» (ص ۲۵؛ با اصلاح یک غلط چاپی)؛ «در نسخ جدیده این بیت... مقدم واقع شده» (ص ۲۷ و ۲۸)؛ «این بیت در نسخ قدیمه نیامد» (ص ۳۱)؛ «این بیت از ملحقات است و در نسخ مصححه نیامده» (ص ۳۸؛ با اصلاح یک غلط چاپی)؛ «این بیت در نسخ مصححه قدیمه به نظر نیامد.» (ص ۴۸؛ با اصلاح یک غلط چاپی).

ذیل بیت ای حُسام الدین ضیای ذوالجلال / چون که می بینی چه می جویی مقال»، نوشته است:

«منقول است که حضرت سلطان الخلفاء چلپی حسام الدین مجموع مجلدات مثنوی را نزد حضرت مولانا هفت بار فروخواند و بر رموز کنوز اسرارش مطلع گشته، مطلع انوار اسرارالهی شد و تمامه مشکلات مثنوی را حرفاً حرفاً حل کرده، به آپ زر ثبت فرموده، اعراب نهاد و هرکسی از خلقای عظام از حضرت ایشان سماع کرد و نسخه ای ساخت و نسخه صحیح و معتقد علیه آن است» (ص ۷۶۹؛ با اصلاح یک غلط چاپی).

مسالماً خواجه ایوب با درنگها و تأملات مصححانه اش در مقام نزدیک شدن به چنین نسخه ای است، «صحیح و معتقد علیه».

خواجه ایوب گاه به نقل ها و گفتاوردهای صریحی دست می یازد که در خور درنگ کتابشناسانه و مصدرپژوهانه است.

نمونه را، جایی (ص ۴۹۱) نگاشته است: «... چنانچه حجة الاسلام در عامه تصانیف خود حدیث

معاذین جبل رضی الله عنه نقل نموده، ملخص آن این است که...»؛ و به ظن نگارنده، شاید این «حجة الاسلام»، ابوحامد غزالی باشد که چنین شهرتی داشته و بدان علم بوده؛ چنان که در تاریخ حیات و مماتش گفته اند: «نصیب حجة الاسلام زین سرای سینج / حیات پنجه و پنج و ممت پانصد و پنج».

جای دیگر (ص ۲۷۷) که سخن از «هژده هزار عالم» رفته^۸ و مراتب هژده گانه یاد کرده آمده، چنین می خوانیم:

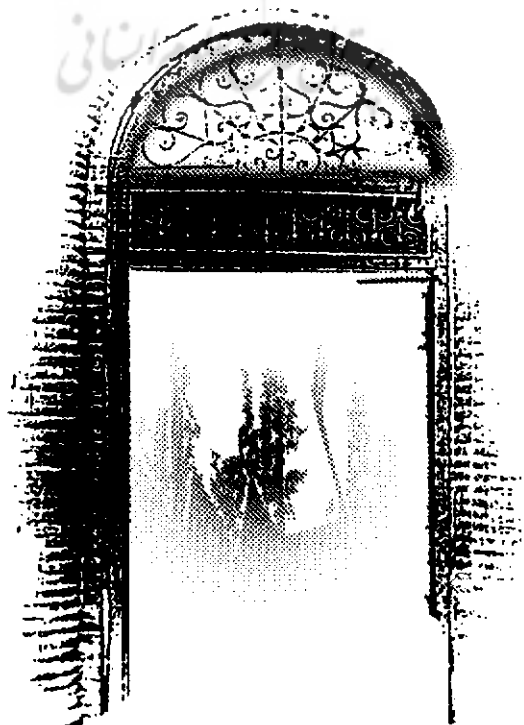
«در تعداد این از امیرحسینی رباعی منقول است که: اول ز مکونات عقل و جان است و ندر پی او نه فلک گردان است

پس معدن و پس نبات و پس حیوانات زین جمله چو بگذری چهار ارکان است.»

مصحح در تعلیقات (ص ۱۱۷۰) «امیرحسینی» را چنین شناسانیده: «شاعری از شعرای قرن دهم معروف به حسینی کاشانی است که خواهرزاده میرحیدر رفیعی معمای است.»

با توجه به مضمون رباعی گمان دارم که امیرحسینی مذکور، همان هروی پرسشگر گلشن راز شبستری باشد، و تحقیق این ظن، موقوف به بررسی دیوان اوست که به صورت خطی باقی مانده.^۹

خواجه ایوب عقیده ای خاص را درباره زردشت در اسرارالغیوب بازتابانیده است. یکجا در توضیح لفظ «زردشت» می گوید: «نام مردی که کیش مغان را بنیاد نهاد و کتابی آورد که زند نام داشت و می گفت که این کتاب از خدای تعالی به من آمده و آن مشتمل بر احکام دین مغان بود و ایشان به او اعتقاد نبوت داشتند. در زمان گستاخ بود در شهر بلخ. ابراهیم نام داشت و او را زاردهشت و زرهشت و زردهشت نیز گویند.» (ص ۲۸۶؛ با تصرف در سجاوندی)؛ و در جای دیگر، در گزارش بیت «آن براهیم از تلف نگرینخت و ماند / وین براهیم از شرف بگریخت و راند»، «ابراهیم» دوم را همان



«ابراهیم زردشت» می‌داند و می‌گوید: «ابراهیم زردشت که در زمان گشتاسب در شهر بلخ به جاه و ثروت ممتاز بود از شرف اسلام بگریخت و راه ضلالت پیمود...» (ص ۱۰۱۹).

از متون کهن مستفاد می‌شود که از دیرباز، پاره‌ای عوامل، تصویر ابراهیم خلیل - علی نبینا و اله و علیه السلام - و زردشت را گاه درآمیخته است؛ چنان که اسدی طوسی در گرشاسنامه گوید:

پیمبر براهیم بود آن زمان

بدش نام زردشت از آسمان^{۱۰}
آنچه خواجه ایوب می‌گوید چیزی فراترست، یعنی وجود ابراهیمی دیگر که البته نبی راستین نبوده است.

غیاث الدین محمد بن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری، مؤلف غیاث اللغات، که از لحاظ حوزه مکانی و زمانی به خواجه ایوب نزدیک است. سخنانی شگفت‌آوری نظیر گفته‌های او دارد. می‌گوید: «زرتشت و زردشت و زردهشت... نام مردی از نسل منوچهر شاگرد فیثاغورث، در زمان گشتاسب دعوی نبوت کرد و دین آتش پرستی وضع ساخت و مجوس پیغمبر دانند و نام او را ابراهیم گویند و کتاب ژند [کذا] که ساخته اوست آن را آسمانی دانند... و اکثر اهل اسلام او را کاذب دانند مگر فاضل شهرزوری و علامه شیرازی و علامه دوانی و میرصدرالدین و چند علمای دیگر [کذا] او را نبی و حکیم کامل دانند (از رشیدی و کشف و برهان و مدار)». ^{۱۱} البته غیاث الدین رامپوری، وجه اشتقاق عامیانه‌ای هم برای لفظ «زردشت» ذکر کرده که ما نیاوردیم، و ملاحظه آن برای تفریح خاطر خوانندگان سودمند است. عقائد دیگری نیز هست از جمله آن که در برهان قاطع آمده که «بعضی دیگر گویند که زردشت و برزین هر دو امامان ملت ابراهیم بودند». ^{۱۲} که بحث از آنها، از موضوع مقال ما بیرون است.

ناقدی که چندی پیش نقدی نه چندان سخته و مایه‌ور بر طبع جدید مکاشفات رضوی مولوی محمدرضا لاهوری^{۱۳} نوشت، در یادکرد برخی شروح مثنوی از اسرارالغیوب خواجه ایوب هم نام برده و نوشته است: «اسرارالغیوب به شرح ابیات مشکل پنج دفتر نخست مثنوی بسنده کرده است؛ از این رو می‌توان آن را بیشتر حاشیه دانست تا شرح».^{۱۴}

من بنده نمی‌دانم مشکل کجاست و «از کدام رو» اسرارالغیوب را بیشتر حاشیه تلقی کرده‌اند تا شرح؟ اگر نکته اینست که اسرارالغیوب به گزارش «ابیات مشکل» پرداخته، شرح اسرار (سبزواری) یا خود

مکاشفات هم که ایشان از هر دو به عنوان «شرح» نام برده‌اند، شرح و گزارش همه ابیات مثنوی نیستند. اگر هم مشکل اینست که در آن به شرح ابیات مشکل «پنج دفتر نخست» (از کل مثنوی که شش دفتر بیشتر نیست) پرداخته شده، اولاً به قول ایشان جواهرالاسرار خوارزمی که آن را «شرح» نامیده‌اند، به همین دفتر پنجم هم نرسیده، و ثانیاً اشتغال بر آغاز تا انجام متن، نزد اصحاب نظر، جزو شرایط تسمیه یک اثر به نام «شرح» (قدیماً و جدیداً) نبوده است.

ایشان «شرح مثنوی شریف» مرحوم فروزانفر را «شرح» و «از گویا ترین شروح مثنوی» دانسته‌اند و از «پایبندی مؤلف [آن] به همه اصول و بایسته‌های شرح» سخن گفته‌اند^{۱۵} و گویا غفلت کرده‌اند که این شرح، هم کامل نیست و هم شامل همه ابیات بخش مورد بحثش نمی‌شود و تنها شرح ابیاتی است که از نظر شارح، مشکل یا محتاج تذکر نکته‌ای خاص بوده؛ بنابراین، از همان جهت که در نوشته ایشان اسرارالغیوب به عنوان «حاشیه» سزاوارترست، تا «شرح»، کتاب مرحوم فروزانفر (بلکه بیش از «اسرارالغیوب»)، شایسته عنوان «حاشیه» است!

البته قلت آشنایی ناقد با موضوع سخنش، از اقوالی چون «شرح استاد جعفری، مفصل ترین شرحی است که تاکنون بر مثنوی نگاشته شده است و گمان نمی‌رود که تا سال‌ها پس از این شرحی بدین کیفیت و کیفیت ظاهر شود»^{۱۶}

و «در میان شروح کهن، شرح لاهوری بیشترین شباهت را به شرح‌های جدید دارد»^{۱۷} و «این [=مقاله] نسخ و اختیار ضبط اصح [یکی دیگر از خصوصیات امروزی مکاشفات رضوی است. چنین بحث‌هایی که مربوط به نسخه بدل‌ها می‌شود، در شروح کهن مثنوی جایی ندارد»^{۱۸}، هویدا است و احتجاج و تکاپوی بیشتری در نمی‌باید تا نادرستی داوری او در باب اسرارالغیوب آشکار گردد.

باری، اگر اسرارالغیوب خواجه ایوب در روزگاران پیش، برای «شرح ابیات مشکله و فتح ابواب مغلقة» (ص ۹) مثنوی، عموم خوانندگان این منظومه بلند پایه را مورد مخاطبت قرار می‌داد و ابزار فهم مثنوی بود، امروز دیگر آن اثر و کارکرد را ندارد و مثنوی خوانان گروه روایت و درایت مثنوی را به سرپنجه خواجه ایوب نمی‌گشایند، لیک آنچه از قلم او تراویده هنوز در ابعادی کارآمد، بلکه پرسود و گره‌گشاست، و آن، خصوصاً، اطلاع از «دیدگاه‌ها»ی شارحان مثنوی در شبه قاره و «روش» و

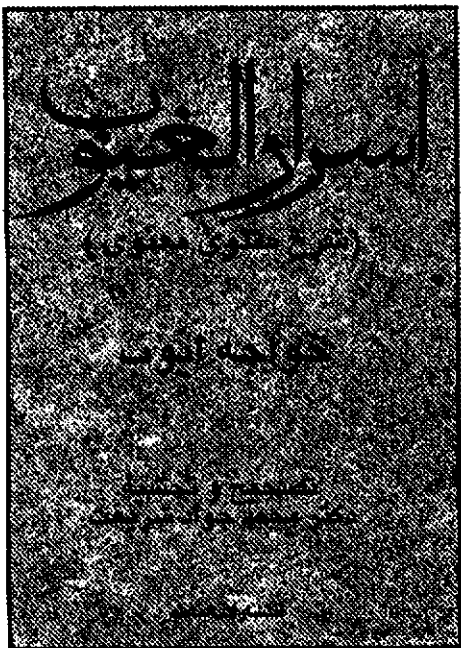
«ماخذ»ی است که در شرح اشعار تعلیمی پیر بلخ به کار می‌برده‌اند و مزید بر آن نوع داوری سخن‌سنجانه خود خواجه ایوب.

همین کارکردها و خصالت اسرارالغیوب، ویژگی‌هایی را در نشر اقتضا می‌کند و آن توانگر ساختن جنبه کتابشناسی و رجالی پژوهش و به ویژه مصدریابی اقوال و گفتاوردهاست.

هرچند وظیفه اصلی یک مصحح، سامان‌دهی «ضبط نص» اثرست، روایت چاپی امروزینه اسرارالغیوب و مانند آن، هنگامی به کمال کارآمدی خواهد رسید که کاری فراتر از تصحیح پیرامون آن صورت گیرد.

اسرارالغیوب، بیشک، یک نگارش صوفیانه درجه یک به شمار نمی‌رود، با اینهمه تصحیح و توزیع آن پاره‌ای از گزیرایی‌های متون برتر صوفیان را داراست و ذهن و خیال خواننده را برخوان گفتاوردها و گفتارهای صوفیان میهمان می‌کند. طبع این گزیرایی‌ها، کتاب را، علاوه بر اهل تخصص، برای عامه خوانندگان هم جاذب می‌سازد. نمونه را، ذیل «سرامسینا لکردیا بدان / راز اصبتنا عرایبا بخوان» می‌خوانیم:

«شیخ نورالدین ابوالفتح شیرازی در حواشی جمع‌الفرق آورده که سید ابوالوفا مردی کُرد بود و گوسپندان می‌چرانید پاره [پاره‌ای] کاغذ یافت که درو تسمیه مرقوم بود. از کسی پرسید که این چیست؟ او گفت: بسم‌الله است و درین اوصاف خداوند مذکور است. آن کاغذ را گرفته در مکان بلند نهاد و تمام شب دست‌بسته پیش آن کاغذ بحضور تمام بایستاد. وقت سحر جذبۀ حق در رسید و جمیع علوم مکشوف شد. بر منبر آمد و گفت: الحمد لله الّذی امسیت به کردتیا و اصبحت عرایبا.» (ص ۲۵۶؛ یا تصرف در سجاوندی و...) گفتنی است که در اینجا حکایت واعظ کاشفی را در جواهرالتفسیر از تربت آوردن بشر حافی فریاد می‌آوریم. چه بسا (با توجه به نقل دیگر توبه بشر که در



بعض کتب شیعه مسطورست) بتوان منقول کاشفی را از این طریق (از طریق حکایت اسرارالغیوب) تبارشناسی نمود.^{۱۹}

تصحیح و تحشیة اسرارالغیوب که بر دست استاد اجمند ادب، آقای دکتر محمدجواد شریعت، صورت پذیرفته و زحمتی که برای سامان دهی آن کشیده شده، بی تردید مشکور مثنوی پژوهان و فارسی دوستان است، و چنان که مصحح در پیشگفتار خویش (ص ۵) رجامندانه نوشته - «راهگشا» می‌باشد؛ ولی جای آن هم هست که در ویراست و نشر دیگر اسرارالغیوب، مصحح گرانقدر به بازنگری و بازویبرایی کلی متن کنونی اقدام فرمایند، زیرا نادرستی‌ها و پریشانی‌های چاپی نسبتاً پر شمار و پاره‌ای لغزش‌های علمی به تصحیح حاضر راه یافته که قابل تدارک و اصلاح می‌باشد و نیز جای کار بیشتر در برخی مواضع کتاب احساس می‌شود. یکی از گرفتاری‌های متن کنونی لغزش‌هایی در عبارات عربی یا عربی‌گونه است که احتمالاً به دست برخی رونویسگران کم سواد پدید آمده‌اند. به عنوان مثال، در ص ۱۱۲۸ می‌خوانیم: «الکتاب المسقی به شرح المثنوی الاسرار الغیب [کذا؟]» که اعوجاج آن بر خواننده پوشیده نیست.

در ص ۱۰۵۱، نام فرهنگ مشهور مؤیدالفضلاء بنادرست، «المؤید الفضلاء» ضبط شده و همین خطا سبب شده که در فهرست، نام این کتاب دو جای مختلف - یعنی یک بار به صورت صحیح و یک بار به صورت غلط پیشگفته، با دو نشانی مختلف - درج گردد. ضمناً در فهرست (ص ۱۲۳۲) فتحه روی یاء دیده می‌شود که ظاهراً غلط حروفچینی است.

در ص ۹، در سرنویس کتاب، «الشیخ المشایخ» آمده که باید «شیخ المشایخ» باشد. در همان ص «عزّشانه» - به ظهور همزه - آمده که به قیاس «سبحانه» پیشین، باید «شانه» بدون همزه باشد؛ و می‌دانیم که «شان» را به جای «شان»، در صرف عربی رخصت داده^{۲۰} و تازیگویان و پارسیگویان به کار برده‌اند. در ص ۱۰، حاشیه ۲، در گزارش نسخه بدل ظاهراً سهوی رخ داده است؛ زیرا نسخه «ن» به گواهی عکس آن (ص یازده) در این مقام هیچ اختلافی با متن ندارد. در ص ۵۱۰، خواجه ایوب قولی فقهی از صاحب هدایه آورده و مصحح در تعلیقات (ص ۱۱۸۵)، این صاحب هدایه را شیخ طوسی، فقیه بزرگ شیعه، دانسته و نوشته‌اند: «مقصود شیخ طوسی ملقب به شیخ الطائفة و مقصود از هدایه کتاب هدایة المسترشد است.»

می‌گویم: در جهان اسلام، کتب متعددی موسوم به هدایه می‌شناسیم و بعید است در اینجا خواجه ایوب از شیخ الطائفة - اعلی الله مقامه - نقل قول کرده باشد؛ بلکه احتمالاً مراد خواجه، الهدایة فی شرح بدایة المبتدی، نوشته ابوالحسن علی بن ابی بکر فرغانی مرغینانی (در گذشته به سال ۵۹۰ یا ۵۹۳)، می‌باشد که امروز نیز در حوزه‌های علمیه حنفیان کتاب درسی است.^{۲۱}

در کتاب سه بار نام «بوالعلاء» آمده که خواجه ایوب در هر سه مورد توضیح یکسان داده و آن را کنیت هنیق و همچنین نام شاعری فصیح دانسته است؛ ولی در فهرست (ص ۱۲۳۲) که «بوالعلاء»ها تفکیک شده‌اند، در نشانی به یک «بوالعلاء» و یکی به دیگری تعلق گرفته که سهواست.

ضبط ماده تاریخ واحد تألیف اثر، در دو جای مختلف (ص ۹ و ۱۰)، به دو شکل متفاوت آمده است.

شماره معدود از نادرستی‌های بسیار موجود در حروفچینی اسرارالغیوب از این قراراند: ص نه، ص ۷؛ تمام / اتمام؛ ص ده، ص ۳ قبل از آخر؛ دریع / دریغ؛ ص نه، ص ۵؛ اساطیر / اساطیر؛ ص پانزده و شانزده؛ پنج بخش / گنج بخش؛ ص ۱۲۲۸؛ ابوالحسن / ابوالحسن؛ ص ۷۶۹، ص ۴ از آخر؛ قصیده / قصیده؛ ص ۱۲۳۱، ص ۲۱؛ سعدنی / معدنی؛ ص ۱۲۳۳، ص ۵؛ تیسیر / تیسیر؛ ص ۱۱۶۸، ص ۶؛ فقها / فقها؛ ص ۱۲۳۴، ص ۱۷؛ اللغات / اللغات؛ ص ۱۲۳۵، ص ۷؛ دژالنشیر / دژالنشیر؛ ص ۱۲۳۵، ص ۳ از آخر؛ زیارات / زیارات؛ ص ۱۲۴۰، ص ۵؛ قوت القلوب / قوت القلوب.

در موارد متعددی نام‌هایی که باید، بنا بر شیوه مختار کتاب، با حروف سیاه چیده می‌شدند، با حروف عادی چیده شده‌اند و این ناهمگونی بنیادینی در سطح اثر پدید آورده است.

خواجه ایوب ماده تاریخ اختتام شرح خویش را چنین به بیان آورده:

«یافت شرح مثنوی مولوی

خلعت اتمام از لطف خدا
گفت تاریخش به گوش دل خود
طرفه شرح معنوی جانفزا» (ص ۱۰)
جای آن دارد که ما نیز از سر قیل و قال برخیزیم، به معنویت و طرفگی و جانفزایی شرح او بپردازیم و کوزة ادراکمان را از بحر موج‌زن معانی مثنوی پُرسازیم، هرچند:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت یکروزه‌ای

یادداشتها:

۱. مثنوی، دفتر ششم، بیت‌های ۶۷ و ۶۸.
۲. سنج، مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، دکتر فرهنگ ارشاد، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
۳. سنج، تأثیر مولانا بر فرهنگ اسلامی، دکتر افضل اقبال، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ص ۱۵۸ و ۱۵۹. (متأسفانه، چه تألیف و چه ترجمه این کتاب، از سطح علمی مناسبی برخوردار نیست.)
۴. نجیران، ادوارد ژوزف، ص ب؛ با تصرف در رسم الخط.
۵. نگرنده به بیت بلند خواجه:
بر غم مدعیانی که منع عشق کنند
جمال چهرة تو حجت موجه ماست
۶. سنج، شناخت قرآن، استاد علی کمالی، انتشارات اسوه، چ ۲، ص ۳۰۲.
۷. سنج، رسائل ابن عربی (ده رساله فارسی شده شیخ محی‌الدین ابن عربی)، تصحیح: نجیب مایل هروی، ص نه. همچنین نگر: حیاة محی‌الدین... محمود محمودالقراب، ص ۵.
۸. درباره «هزده هزار عالم» نگر: مقاله محمد پروین کتابادی، در: یادنامه علامه امینی، به کوشش: محمدرضا حکیمی و سیدجعفر شهیدی.
۹. اگرچه سه مثنوی عرفانی امیرحسینی هروی به طبع رسیده، متأسفانه هنوز دیوان او به صورت خطی باقی است. دستنویب احتمالاً یگانة آن در ایران مدتی در اختیار یکی از نهادهای علمی بوده ولی ظاهراً کسی از افراد خانواده مالک پیشین دستنویب را بازستانده است. نگر: مثنوی‌های عرفانی امیرحسینی هروی، تصحیح و توضیح: دکتر سیدمحمد ترابی، ص ۱۲.
۱۰. فرهنگ اساطیر، دکتر محمدجعفر یاققی، چ ۱، ص ۶۰.
۱۱. غیث اللغات، به کوشش منصور ثروت، ص ۴۳۱.
۱۲. برهان قاطع، تصحیح دکتر معین، ص ۱۰۱۲.
۱۳. از منشورات انتشارات روزنه.
۱۴. مجله آینه پژوهش، ش ۵۷، ص ۳۷.
۱۵. همان، ص ۳۸.
۱۶. همان، همان ص.
۱۷. همان، ص ۳۹.
۱۸. همان، ص ۴۰.
۱۹. حکایت کاشفی به اهتمام نگارنده براساس بعضی نسخه‌های خطی‌اش تصحیح شده و در مجله راوی، سال اول، شماره اول به چاپ رسیده است.
- در باب نقل متشیعانه داستان توبه بشر، نگاه کنید به: مقاله حامد الکار، در مجله معارف (دوره دهم، ش ۲ و ۳، ص ۴۷ و ۴۸).
۲۰. سنج، اصول الصرف، دکتر علی اکبر شهابی، چ ۸، ص ۱۳۲ و ۲۱۶.
۲۱. نگر: آشنایی با متون درسی حوزه‌های علمیه ایران، محمد ملکی، چ ۱، دارالتقلین، قم، صص ۳۴۵-۳۴۸.